

هو العليم

معنای ارتداد و ذکر بعضی از آیات و روایات در این باب

سلسله دروس خارج فقه - ارتداد - جلسه دوم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سره



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۱

آنچه در قرآن مربوط به ارتداد است، یعنی در خصوص لفظ ارتداد، همین یک آیه است. اما آیات دیگری که دلالت بر «تَعَرُّبُ بَعْدَ الْهَجَرَةِ» دارند و روایاتی که در این زمینه وارد شده‌اند را هم إن شاء الله بیان می‌کنیم. در این جلسه یک نظر اجمالی بر آیه و روایاتی که در زمینه ارتداد وارد شده‌اند و احکامی که مترتب بر آن هستند می‌اندازیم تا اینکه مطلب به نحو بساطت و اجمال به دست بیاید. بعداً سراغ لسان قدماء و متأخرین از علماء برویم و زمینه ارتداد را در آن زمان و در این زمان بحث کنیم و بعد وارد آن مطلب اساسی و حقیقت ارتداد و احکامی که مترتب بر آن است بشویم.

﴿مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ﴾ به معنای بازگشت و رجوع است. «إِرْتَدَّ يَرْتَدُّ» از «رَدَّ» است.^۲ «رَدَّ» یعنی بازگشت. شما وقتی که کتابی را به شخصی می‌دهید و او کتاب را به شما برگرداند و ارجاع داد، می‌گویند: «رَدَّه» یعنی برگرداند و ارجاع داد.

معنای ارتداد

«ارتداد» به معنای ردّ عقائدی است که ابتدائاً شخصی آن عقائد را معتقد می‌شود و بعد از اعتقاد به آن عقائد، یعنی بعد از یقین به آن عقائد - جنبه یقین باید در اینجا لحاظ شود - از آن عقیده برمی‌گردد و آن را رد می‌کند.

معنای لغوی جحد و ربط آن به بحث ارتداد

این عقیده جدید هم توأم با جحد و انکار است که دقت در معنای «جحد» هم این معنا را می‌دهد. یعنی در «جَحَدَ» نکته لطیفی هست. «جحد» یعنی انکار، «جَحَدَ» یعنی «أَنْكَرَ».^۳ یک وقت شما به مطلبی اعتقاد

۱. سوره مائده (۵) آیه ۵۴. الله شناسی، ج ۱، ص ۳۵۱:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کدام از شما که از دینش برگردد، به زودی خداوند گروهی دیگر را می‌آورد که او آنها را دوست دارد و آنها هم او را دوست دارند. نسبت رفتارشان با مؤمنین، نرم و انعطاف‌پذیر و با کافرین، سخت و ناهموار می‌باشد. ایشان در راه خدا جهاد می‌کنند و از ملامت هیچ ملامت‌کننده‌ای در خوف و هراس نیستند. آن است فضل خداوند که به هر کس که بخواهد می‌دهد، و خداوند واسع و علیم است.»

۲. التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۴، ص ۱۰۴.

۳. التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۲، ص ۵۶.

ندارید و می‌گویند: «فَلَا لَمْ يَعْتَقِدْ بِذَلِكَ» اعتقادی ندارد؛ مثل اینکه من اعتقاد ندارم که برف و ثلج آمده، مطر آمده است، لذا می‌گویم: «إِنِّي لَمْ أَعْتَقِدْ بِنَزُولِ الْمَطَرِ».

کلید اصلی مبحث ارتداد

اما یک وقت «مَطَرٌ» را می‌بینم که آمده است و به نزول مَطَرِ علم دارم، در عین حال جحد می‌کنم. جحد در لغت به معنای «علم به شیء و انکار شیء» است. و این نکته لطیف و دقیقی است که باید این مطلب را مدنظر داشته باشیم، چون در بعضی از روایات هم آمده است و این نکته، کلید اصلی برای مبحث ما است. ما در باب ارتداد، جحد را لازم داریم، نه **عدم الاعتقاد** را. به **عدم الاعتقاد** ارتداد نمی‌گویند بلکه به جحد ارتداد می‌گویند. در اینجا می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى آلِ الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى آلِ الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ یعنی کسی که برگردد و اعتقادی را رد کند و جحد کند، خداوند اقوامی را می‌آورد که اینها مدافع دین هستند.

موجب ارتداد نبودن اظهار نظر در مسئله فرعی دین

نکته‌ای که در این آیه شریفه هست - إن شاء الله جلسه آینده هم درباره‌اش صحبت می‌کنیم - این است که ﴿مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ﴾؛ کسی که از دین برگردد یعنی دینش را کنار بگذارد. چه وقتی انسان از دین برمی‌گردد؟ من باب مثال یک وقت انسان می‌گوید: در حج ذبیحه وجود ندارد یا می‌گوید: در شک بین ثلاث و اربع، نظر من بر بطلان صلاة است؛ این یک مطلب است و به این ارتداد نمی‌گویند و «رَدُّ عَنْ دِينِهِ» نمی‌گویند. کسی که مثلاً در یک مسئله فرعی اظهار نظری می‌کند، نمی‌گویند که ﴿مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ﴾. اظهار نظر و بیان عقیده در یکی از مسائل فرعی دین، «إِرْتَدَّ عَنْ دِينِهِ» نیست.

بیان آنچه که موجب ارتداد است

پس ارتداد به چه گفته می‌شود؟! ارتداد به انکار توحید یا بعثت رسول یا اصل شریعت گفته می‌شود. یعنی رسول را به رسالت قبول دارد ولی احکام او را قبول ندارد؛ این مرتد است و جحد می‌کند، به این می‌گویند: «إِرْتَدَادٌ عَنْ دِينِهِ».

تلمیذ: تثبیت دین به «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ» است. هم چنین ردّش هم به اینکه یکی از این دو اصل را صراحتاً - با همین تصریح - انکار کند. بله، اما اگر لوازم این دو را انکار کند، بدون توجه به اینکه موجب انکار این دو اصل بشود این طور نیست.

استاد: بله، برگشت عرض ما هم به همین است. در جحد، منظور دین است. «إِرْتَدَّ عَنْ دِينِهِ» یعنی کسی که از دین برگردد. آیا انکار احکام دین لازمه انکار رسالت نیست؟!

شخص مسلمانی بود و معروف هم بود، یک وقت با او صحبت می کردیم، می گفت:

من خدا را قبول دارم، پیغمبر را هم قبول دارم که چنین پیغمبری بود اما این احکامی را که آمده است قبول ندارم. نماز نمی خوانم ولی فقط در دلم به یاد خدا هستم. روزه نمی گیرم ولی به فقرا کمک می کنم و اطعام می کنم.

آن موقع در جواب ایشان این طور گفتم که ما بحثی داریم که می گوئیم: «اعتقاد به شیء، اعتقاد به لوازم شیء است». من باب مثال آیا ممکن است که شما بگوئید: «قبول دارم که زید پسر عمرو است اما اینکه عمرو پسر خالد است را قبول ندارم!»

یک وقت بحث را می برید در انتساب عمرو به خالد و می گوئید: در انتساب عمرو به خالد شک دارم. ولی یک وقت بحث را آنجا نمی برید بلکه می گوئید: «دلم می خواهد!» من اعتقاد به اینکه زید پسر عمرو است دارم ولی بالاترش را اصلاً اعتقاد ندارم و نمی خواهم قبول کنم. می گوئیم که اگر شما این مرتبه را قبول می کنید، باید مرتبه بعد را هم قبول کنید!

یک وقت هم می گوئید: «من در عدم انتساب عمرو به خالد دلیل دارم؛ دلیل دارم که انتساب عمرو به خالد خلاف است.» این یک مطلب دیگر است و به این نمی گویند که اعتقاد به شیء موجب اعتقاد به لوازم شیء هست.

یک وقت طرف این را نمی داند، و اصلاً از این مطلب غافل است و همین طور دل بخواه می گوید که من انتساب زید به عمرو را قبول دارم ولی بقیه اش را نه. اگر انتساب زید به عمرو را قبول داری باید انتساب عمرو به خالد را هم قبول کنی، باید انتساب خالد به بکر را هم قبول کنی، باید انتساب بکر به صابر را هم قبول کنی؛ اینها مسائلی هستند که لازمه یکدیگرند. من باب مثال یکی بگوئید که من ماء را قبول دارم اما میعان ماء را قبول ندارم! نمی شود! یا من باب مثال شمس را قبول دارم اما اضائه شمس را قبول ندارم! نمی شود!

تلمیذ: شاید به شبهه ای این لوازم را لازم نمی داند؛ مثلاً معتقد است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این احکامی را که آورده درست است ولی برای آن زمان بوده است دون این زمان. آن وقت منکر می شود و می گوید که برای این زمان نیست.

استاد: نه خیر، ما درباره این بحث نمی کنیم. آنچه که به ایشان گفتم و نتوانست جواب دهد این بود که یک وقت شما در حکمی از احکام شک می کنید و می گوئید که مثلاً حکم صوم برای صحت بدن است، «**صُومُوا** **تَصَحُّوا**»^۱. این «**صُومُوا تَصَحُّوا**» آیا تمام الماک در این حکم است یا جزء الماک است؟ نتیجه این صوم چه می شود؟ من باب مثال نتیجه صوم این است که مواد چربی و کلسترول و تری گلیسیرید مضر برای خون و دم

^۱ . بحار الأنوار، ج ۹۳، أبواب الصوم، باب ۳۰، ص ۲۵۵، ح ۶۳۶۹۳:

«و قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ: **صُومُوا تَصِحُّوا**».

را از بین می‌برد. بسیار خوب، الآن یک دارو و دوائی کشف می‌شود که به واسطه آن می‌توانیم تمام کلسترول، دم، تری گلیسیرید، تمام سمومات، اسید اوریک، اوره و همه اینها را در مدت یک هفته از بین ببریم! بنابراین اگر این شبهه هست، دیگر صوم کنار می‌رود و وجوب صوم هم از بین می‌رود. انسان می‌تواند به او بگوید که وجوب صوم جدای از صحّت است، وجوب صوم برای تقرّب است و احکام شرع، فقط برای ملاکات ظاهری نیامده‌اند. ملاکات نود درصد از احکام شرع، ملاکات روحانی و تقرّب الی الله است و اگر شما صد کیلو از این دوا را هم بخورید، وجوب صوم برداشته نمی‌شود! بله، یکی از علل صوم همان صحّت و سلامتی برای بدن است. انسان این طور به آن فرد، مطلب را می‌فهماند. به این ارتداد نمی‌گویند؛ یعنی این صحیح است.

طریقه بحث کردن با شخص منکر احکام دین

اما اگر شخصی بگوید که اصلاً بنده نماز را نمی‌خوانم، و نمی‌خواهم بخوانم! پیغمبر اصلاً بی‌جهت گفته است! این شخص می‌خواهد این مطلب را بگوید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم از طرف خدا آمده و بعثت رسول بوده اما احکامی را که این رسول می‌فرماید قبول ندارم! یعنی اگر همین رسول الآن بیاید و در مقابل من بایستد و بگوید این کار را انجام بده و واجب است، من انجام نمی‌دهم! من اشکالم به او این بود که گفتم: اگر شما توحید را قبول دارید و اگر بعثت رسول را قبول دارید، بعثت رسول یعنی چه؟! یعنی فردی که طبق نظر خود مطلبی را عنوان نمی‌کند. شخصی که بصیرت و عین او به مسائل غیبی و ملکوتی باز شده است، شخصی که از نفس و هواهای نفسانی و شوائب نفسانی عبور کرده است، شخصی که در تلقی وحی اشتباه نمی‌کند، شخصی که در حفظ وحی اشتباه نمی‌کند، شخصی که در ادا و القاء وحی اشتباه نمی‌کند، اگر این شخص به انسان بگوید: «واجب است»، آیا انسان می‌تواند بگوید: «انجام نمی‌دهم»؟! فرض این است.

طریقه بحث کردن با شخص منکر بعثت

یک وقت اگر بگوید: «اصلاً بعثت را قبول ندارم!» ما بحث را در توحید می‌بریم، بحث را در نقصان می‌بریم، بحث را در خلل می‌بریم، بحث را در لطف می‌بریم و از این مباحث توحیدی، رسالت و امامت را اثبات می‌کنیم.

یک وقت واقعاً شخص درباره توحید بحث ندارد، درباره رسالت هم بحث ندارد، فقط درباره احکام بحث دارد. به او می‌گوییم: نفی احکام، نفی رسالت است؛ با این خصوصیت که اعتقاد به یک شیء اعتقاد به لوازم شیء است. من باب مثال نمی‌شود که شما ابن عمرو را قبول داشته باشید ولی عمرو را که ابن خالد است قبول نداشته باشید! وقتی که شما این نسب را قبول دارید، بالاتر را هم باید قبول داشته باشید. نمی‌شود که به شمس اعتقاد داشته باشید اما به اضائه شمس اعتقاد نداشته باشید، چون اضائه از لوازم لاینفک شمس است.

بنابراین نکته مهمی که در بحث ارتداد وجود دارد این است که ما در این بحث، آیه قرآن داریم که ﴿مَنْ

يَرَّ تَدَّ مِنْكُمْ ۖ عَنْ دِينِهِ ﴿﴾ یعنی کسی که از دین برگردد، دین را کنار بگذارد، کنار گذاشتن دین یعنی کفر به الله، یعنی کافر شدن به خداوند متعال. این انکار دین و جحد به دین و جحد به احکام دین، نکته بسیار مهمی است که در این آیه مطرح می شود. البته جلسه آینده راجع به این مطلب بحث می کنیم.

بناءً علی هذا اولاً بلا اول اگر شخصی بر حسب عدم مطالعه، عدم تفحص، عدم اطلاع و جهل بگوید که این فرع وجود ندارد، من باب مثال در حج، رمی جمار وجود ندارد یا من باب مثال شرب بعضی از چیزها موجب بطلان صوم نمی شود، مثلاً شرب دخان موجب بطلان صوم نیست، این مطلب یعنی انکار و نفی حکمی از احکام، و موجب انکار دین نیست. چه بسا این همه مجتهدین هستند که با همدیگر اختلاف دارند؛ یک مجتهد شرب توتون را موجب بطلان صوم می داند و یک مجتهد شرب توتون را موجب بطلان نمی داند، آیا باید بگوییم که یکی از اینها مرتد است؟! این که معنا ندارد! همین طور مطالب و مسائل ضروری دین که این مسائل ضروری از مسلمات دین نیست، یعنی ضروری است اما جزء مسلماتی که عرف هم این را یکی از مسلمات بدانند نیست؛ مانند حرمت زنا که آن را از مسلمات نمی دانند.

حالا ممکن است شخصی در خصوص نکاح و کیفیت نکاح اشکال کند و فتوایی داشته باشد. این مسئله قابل تأمل است! من باب مثال آیا عده، مختص به علم به انعقاد نطفه در نکاح مجدد است یا اینکه عده از لوازم طلاق است، ولو با علم به عدم انعقاد نطفه؟ این مسئله ای است که جای بحث دارد و ممکن است الآن افرادی باشند که معتقد باشند بر اینکه علت برای تشریع عده در طلاق انعقاد نطفه است و دخول نیست؛ یعنی نفس دخول موجب عده نمی شود، لذا در طلاق غیر **مدخول بها** می گویند که عده ندارد، به خاطر اینکه دخول نشده است. حالا یک وقت صحبت در این است که چون این زن مدخول بها است باید عده نگه دارد؛ یعنی عده به یک مسئله روحانی تعلق گرفته است، یک مسئله غیر ظاهر که عبارت است از تماس **«رجل»** با **«مرأه»**. تماس **«رجل»** با **«مرأه»** به نحو حلیت - به نحو حرمت عده ندارد - فی حد نفسه موجب عده است. ممکن است کسی این حرف را بزند و در مقابل ممکن است کسی بگوید که ما از لسان روایات نفس تماس **«رجل»** با **«مرأه»** را که دخول است، موجب عده نمی دانیم بلکه انعقاد نطفه را که موجب خلط میاه است موجب عده می دانیم. چون انسان با عده می فهمد که آیا این **«مرأه»** حامل است یا غیر حامل است و موجب **اختلاط میاه** و شبهه نمی شود.

قضیه زیاد بن ابیه پیش نمی آید که ده یا دوازده نفر ادعای پدری او را داشتند! ^۱ زیاد بن ابیه خیلی پدر

^۱ . جهت اطلاع بیشتر به الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۴۳؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۹؛ الاخبار الطوال، ج ۱، ص ۲۱۹ رجوع شود.

داشت! اینکه می‌گویند: «بی‌پدر بود» اشتباه است، ده یا دوازده‌تا پدر داشت! **فحیطان جیرانه قُصَرُوا ...!**^۱

حالا اگر شخصی علم به عدم انعقاد نطفه در «مدخول‌بها» پیدا کرد، حالا یا به‌خاطر وسائل و اجیزه‌ای که الان وجود دارند یا اینکه بر فرض زن اصلاً رحم ندارد و امکان انعقاد نطفه وجود ندارد و امتناع انعقاد دارد، در این صورت جای بحث وجود دارد. در اینجا نمی‌توانیم بگوییم که «ارتد عن دینه». اگر چه عدّه یک حکم ضروری از ضروریات اسلام است و از مسلّمات عندالفریقین است - هم عامه و هم شیعه قبول دارند - ولی صحبت در این است که منشأ این مسلّمات عبارت است از اشتها فتوایی براساس این ملاک. حالا اگر آن فتوا براساس ملاک دیگر تغییر پیدا کرد، این مسلّمات هم در اینجا از بین می‌رود و تصویر خودش را از دست می‌دهد. بنابراین مسئله خیلی مهم است! صرف انکار موجب ارتداد نمی‌شود! من باب‌مثال کسی انکار قصاص کند و بگوید: قصاص در اسلام نیست یا بگوید: این احکام، احکام غیر صحیح هستند، انکار مسئله‌ای در اسلام موجب ارتداد نمی‌شود. چه بسا ممکن است افرادی که این مطلب را انکار کرده‌اند واقعاً تحت شرایط و فرهنگ و ثقافه‌ای قرار گرفته‌اند که این احکام را خلاف می‌بینند؛ من باب‌مثال شخصی سرقت کرده است، چون نیاز و احتیاج داشته است، آیا باید بگویند که دستش را قطع کنید؟! نمی‌شود! یا من باب‌مثال شخصی زنا کرده است، حالا آیا بگوییم که باید او را سنگسار کنید و او را رجم کنید؟! با چه شرایطی؟! یا من باب‌مثال شخصی مطلبی را گفته است و خلافی کرده است و شرب خمیری کرده است، آیا باید بگوییم که هشتاد ضربه تازیانه بزنید؟! در چه شرایطی?!

به‌طور کلی باید ببینیم که بیان و ابراز و اظهار این عقیده از چه ملاکی نشأت و سرچشمه گرفته است. با توجه به این قضیه، ممکن است که اصلاً خیلی از اینها به انکار شریعت برنگردد. من باب‌مثال شخصی می‌گوید که من شریعت را قبول دارم، من [دین را قبول دارم، آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید قبول دارم] اما این حکم را آخوندها درآورده‌اند! الان خیلی‌ها هستند که می‌گویند: «ما خمس را می‌پردازیم ولی به این آخوندها نمی‌پردازیم چون اینها این‌طور و آن‌طور هستند، ما خمس را به فقرا می‌دهیم!» و واقعاً هم می‌دهند! من خودم با خیلی از اینها تماس دارم. مردی است که ریش خود را تراشیده و نمازخوان است و بسیار مرد امینی است و در جایی مؤسسه‌ای دارد و خیلی چشم‌پاک است و به صداقت و امانت و حسن رفتار معروف است. زن‌های زیادی هم در آنجا تردد می‌کنند، دخترها هم تردد می‌کنند، آنها هم می‌گویند که او عفیف است، اصلاً مردم با اطمینان خاطر زن‌های خود را به این مؤسسه می‌فرستند، دخترهایشان می‌آیند و در اینجا تحصیل

^۱ . الغدير، ج ۴، ص ۳۲۴ (با قدری اختلاف):

قول الصحاب ابن عباد:

فمهد علی نصبه عزره *** فحیطان دار أبیه قصار

می کنند و این شخص هم تقریباً با من آشنا است، رفیق نیست ولی سلام و علیکی باهم داریم. وقتی که او را دیدم، بسیار شخص پاک و امین و منظمی دیدم. می گفت:

من کمک می کنم، نگاه کن ببین به این دارالایتم امسال این قدر کمک کرده ام، به این دارالعجزه این قدر کمک کرده ام، به این فقرا این قدر داده ام و... اما به این آخوندها خمس نمی دهم که خودشان بخورند!

این بیچاره تقصیر ندارد! آنچه او در محیط خودش از اینها دیده است و برای من نقل کرده است اگر من هم به جای او بودم نمی دادم! آنچه از اینها دیده و آن مسائلی را که دیده است - در یکی از شهرستانها است - موجب این قضیه شده است. حالا آیا بگوییم که این شخصی که انکار خمس می کند مرتد است؟! این همه فقها الآن در ابتدای کتاب خمس، فتوا به ارتداد منکر خمس داده اند اما نمی توانیم بگوییم که این شخص مرتد است، چون او که انکار دین نمی کند! او نماز می خواند، با صداقت عمل می کند، امانت دار است و از انفاق ابایی ندارد. من وقتی که خمس اموالش را حساب کردم دیدم یک برابر و نیم آنچه که به او تعلق می گیرد به این فقراء انفاق کرده است! من ماندم که به او چه بگویم! آیا به او بگویم که اینها قبول نیست؟! آیا بگویم که هیچ کدام قبول نیست؟! گفتیم: فعلاً شما بر همین رویه باش! حالا آدم باید کم کم با او مدارا کند. اگر از اول بگویم که همه اینها باطل است همه اینها حرام است، می گوید که تو هم مثل بقیه آخوندها هستی! تو هم می خواهی اینجا بیایی و سر ما را کلاه بگذاری! آیا متوجه هستید؟!

﴿مَنْ يَرَى نَذْرًا مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ﴾ یعنی دین را کنار بگذارد، یعنی این جحد و انکار به اصل شریعت و دین برگردد؛ در اینجا به آن ارتداد می گویند. بر این اساس روایاتی هم در وسائل الشیعه و همین طور در کتابهای دیگر داریم که به ترتیبی که در اینجا هست آنها را می خوانیم و همین طور در سایر ابواب فقه. در بحث کافر و در بحث نجاسات روایاتی داریم که باید همه روایات را نقل کنیم. در بحث میراث هم روایاتی در این زمینه هست که باید مطرح کنیم. روایات بسیار مختلف هستند. حالا یک نگاه اجمالی به این ابواب داشته باشیم.

روایت اول:

محمّد بن علی بن الحسین باسناده عن حسن بن محبوب عن أبي أيوب عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام في حديث قال: «وَمَنْ جَحَدَ نَبِيًّا مُرْسَلًا نُبُوَّتُهُ وَكَذَّبَهُ فِدْمُهُ مُبَاحٌ» قَالَ فَقُلْتُ: أَرَأَيْتَ مَنْ جَحَدَ الْإِمَامَ مِنْكُمْ مَا حَالُهُ؟ فَقَالَ: «مَنْ جَحَدَ إِمَامًا مِنَ اللَّهِ وَبَرِيءَ مِنْهُ وَمِنْ دِينِهِ فَهُوَ كَافِرٌ مُرْتَدٌّ عَنِ الْإِسْلَامِ لِأَنَّ الْإِمَامَ مِنَ اللَّهِ وَدِينُهُ مِنَ دِينِ اللَّهِ وَبَرِيءٌ مِنَ اللَّهِ وَبَرِيءٌ مِنَ دِينِ اللَّهِ فَهُوَ كَافِرٌ وَدَمُهُ مُبَاحٌ فِي تِلْكَ الْحَالِ إِلَّا أَنْ يَرْجِعَ وَيَتُوبَ إِلَى اللَّهِ مِمَّا قَالَ وَقَالَ وَمَنْ فَتَكَ بِمُؤْمِنٍ يَرِيدُ نَفْسَهُ وَمَالَهُ فِدْمُهُ مُبَاحٌ لِلْمُؤْمِنِ فِي تِلْكَ الْحَالِ.»^۱

حضرت در اینجا لفظ جحد را استعمال کرده است.

^۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ابواب حد المرتد، باب ۱، ص ۵۴۴، ح ۱.

تلمیذ: آیا جحد انکار است؟

استاد: بله، انکار است.

تلمیذ: آیا یعنی اینکه واضح باشد ...؟

استاد: بله، برای خودش واضح باشد و در مقام عناد باشد.

این یک روایت بسیار شریف است که می‌توانیم مطالب زیادی از این روایت استفاده کنیم. «لَاَنَّ الْإِمَامَ مِنَ اللَّهِ وَ دِينُهُ مِنَ دِينِ اللَّهِ»؛ حضرت در اینجا علت را بیان می‌کند، بعد می‌فرماید: «إِلَّا أَنْ يَرْجِعَ وَ يَتُوبَ إِلَى اللَّهِ» در اینجا اثبات توبه دارد ولی در روایاتی که بعدش می‌آید «فَلَا تُوبَةَ لَهُ» درباره ارتداد داریم.

روایت دوم: روایت صحیح از کافی است که نفی توبه در آن آمده است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعًا عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ الْمُرْتَدِّ فَقَالَ: «مَنْ رَغِبَ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بَعْدَ إِسْلَامِهِ فَلَا تُوبَةَ لَهُ وَ قَدْ وَجِبَ قَتْلُهُ وَ بَأْنَتْ مِنْهُ امْرَأَتُهُ وَ يُقَسَّمُ مَا تَرَكَ عَلَى وَلَدِهِ»^۱

جناب شیخ هم این روایت را از سهل بن زیاد نقل می‌کند.

روایت سوم: بسیار روایت مهمی است و باید روی این روایت دقت کنیم چون تبعاتی دارد و فروعاتی

بر این روایت متفرع می‌شود، می‌فرماید:

و بِالْإِسْنَادِ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ عَمَارِ السَّيَاطِي قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «كُلُّ مُسْلِمٍ بَيْنَ مُسْلِمِينَ إِرْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ جَحَدَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نُبُوتَهُ وَ كَذَّبَهُ فَإِنَّ دَمَهُ مَبَاحٌ لِمَنْ سَمِعَ ذَلِكَ مِنْهُ وَ امْرَأَتُهُ بَائِنَةٌ مِنْهُ يَوْمَ ارْتَدَّ وَ يُقَسَّمُ مَالُهُ عَلَى وَرَثَتِهِ وَ تَعْتَدُ امْرَأَتُهُ عِدَّةَ الْمُتَوَفَى عَنْهَا زَوْجَهَا وَ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَقْتُلَهُ وَ لَا يَسْتَتِيبُهُ»^۲

نکته در اینجا است که می‌فرماید: «و امْرَأَتُهُ بَائِنَةٌ مِنْهُ يَوْمَ ارْتَدَّ و ...» یعنی از روزی که مرتد می‌شود،

امراة او بائن است. این مسئله مهمی است، ما باید بدانیم از روزی که مرتد می‌شود، احکام ارتداد بر او بار می‌شود!

این روایت می‌فرماید که از روزی که مرتد است «امْرَأَتُهُ بَائِنَةٌ مِنْهُ يَوْمَ ارْتَدَّ وَ يُقَسَّمُ مَالُهُ عَلَى وَرَثَتِهِ وَ تَعْتَدُ امْرَأَتُهُ عِدَّةَ الْمُتَوَفَى عَنْهَا زَوْجَهَا» و روایت اول می‌فرماید: «مَنْ جَحَدَ إِمَامًا مِنَ اللَّهِ وَ بَرِئَ مِنْهُ وَ مِنْ دِينِهِ فَهُوَ كَافِرٌ مُرْتَدٌّ عَنِ الْإِسْلَامِ» جحد موجب ارتداد است و در ادامه می‌فرماید: «إِلَّا أَنْ يَرْجِعَ وَ يَتُوبَ إِلَى اللَّهِ»؛ مگر اینکه برگردد و توبه کند. آیا این توبه کشف از عدم ارتداد می‌کند؟ یا اینکه کشف از عدم ارتداد نمی‌کند بلکه این توبه موجب عدم ترتب احکام ارتداد است؟ آیا این زن باید بعد از توبه، نکاح مجدد کند؟ یا

۱. همان، ح ۲.

۲. همان، ح ۳.

اینکه این توبه کشف می‌کند از عدم ارتداد واقعی؟ اینها نکته‌های بسیار مهمی هستند که در این روایات وجود دارند، یعنی حرف دارند و باید بعداً به اینها برسیم.

ما الآن این روایات را می‌خوانیم و بعداً بحث کلی می‌کنیم. آخرین بحث ما جمع روایی است. یعنی وقتی که مطلب را در مورد ارتداد تمام کردیم، تازه باید سراغ روایات بیاییم و خلاصه ببینیم که متون در اینجا برای ما چه مطالبی دارند. این هم یک مطلب.

روایت چهارم: اسناد شیخ است:

عن مُحَمَّد بن يحيى عن أحمد بن مُحَمَّد عن عليّ بن الحكم عن موسى بن بكر عن الفضيل بن يسار عن أبي عبد الله عليه السلام أنّ رجلاً من المسلمين تنصّر فأُتي به أمير المؤمنين عليه السلام فاستتابه فأبى عليه فقبض على شعره ثم قال: «**طُئُوا يا عباد الله**»، فوطئوه حتى مات.^۱

این روایت می‌فرماید که حضرت او را توبه دادند؛ «**فاستتابه**»، در روایت دوم داشتیم که «**فلا توبة له**»، باید این دو را لحاظ کرد. این «**فلا توبة له**» به چه منظوری است؟ «**فاستتابه**» که در اینجا داریم به چه منظور است؟! «**فأبى عليه**»، یعنی ابا ع کرد، عناد کرد.

روایت پنجم: این روایت ظاهراً خلاف روایت قبل است:

عن العمرى بن عليّ عن عليّ بن جعفر عن أخيه أبي الحسن عليه السلام قال: سألتُه عن مُسلم تنصّر قال: «**يُقتل ولا يُستتاب**». قلت: فَنَصْرَانِي أَسْلَمَ ثُمَّ ارْتَدَّ، قال: «**يُستتاب فإن رجع وإلا قُتل**». ^۲

حضرت می‌فرماید که او باید کشته شود و توبه داده نشود. از اینجا متوجه می‌شویم که روایت قبل مربوط به زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که در زمان امیرالمؤمنین همه اینها مسبوق به کفر بودند و قبلاً کافر بودند. در زمان امیرالمؤمنین و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ملّی بودند ولی در زمان موسی بن جعفر علیهماالسلام همه فطری هستند؛ چون قبلاً نطفه اینها از ابوبین مسلمان یا احدهما المسلم منعقد شده است، بنابراین حکم در اینجا فرق می‌کند و کیفیت حکم تفاوت پیدا می‌کند.

مطلب در اینجا خیلی مشکل می‌شود که اگر قرار بر این است که توبه داده شوند، این توبه در چه وقت است؟ اگر قرار بر این است که توبه داده نشوند، در چه وقت است؟ آیا حتی مرتد فطری را نباید توبه داد یا اینکه باید توبه داد؟ اگر باید توبه داد، چرا در این روایت دوم دارد: «**فلا توبة له**»؟! منظور از توبه در اینجا چیست؟ آیا رجوع به عقائد اولیه است یا ظاهراً منظور از توبه در اینجا رفع ید از این عقائد ثانویه است؟ اینها مسائلی است که خیلی مورد دقت و بحث قرار می‌گیرند. اگر شخصی **عن عدم جحد**، به حسب ظاهر مرتد شود و جحد نداشته باشد چرا در مورد فطری نباید توبه داده شود؟! چرا «**فلا توبة له**»؟! در مورد ملّی چرا

۱. همان، ح ۴.

۲. همان، ح ۵.

باید توبه داده شود؟! این که از عدم جحد است! اگر هم از روی جحد و انکار است، پس این دو فرقی نمی‌کند؛ چه از روی انکار و عناد، مسلم انکار کند یا از روی جحد و انکار مَلّی انکار کند! چه فرقی می‌کند؟! هر دو عناد است و عناد، عناد است! خلاصه، اینها قابل بحث هستند که إن شاء الله بعداً راجع به اینها صحبت می‌کنیم.

حالا روایاتی که مربوط به این مطلب هستند، در بحث ابواب مرتد، جلد هجده وسائل - مسائل دیگر مربوط به نجاسات، کافر، میراث و امثال ذلک است و فعلاً لازم نیست - و روایاتی را که در مستدرک مربوط به مرتد هستند رفقا مطالعه کنند. همین‌طور احکامی که مربوط به غلات هستند، احکامی که مربوط به قدریّه هستند و احکامی که مربوط به قائلین به جبر و تفویض هستند - خلاصه اینها بسیار مسائل مشکلی هستند! - یا حکم کسی که مثلاً پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را شتم می‌کند. تمام اینها را از صفحه ۵۴۴ تا ۵۷۰ - طبق این کتابی که در دست ما است - مطالعه کنند. اگر مطالعه کنند خیلی خوب است چون ما فقط آنچه مورد نظرمان هست در جلسه آینده می‌گوییم و همه را نمی‌خوانیم.

تلمیذ: آیا انکار امامت مثل انکار نبوت موجب ارتداد می‌شود؟

استاد: فرقی نمی‌کند.

تلمیذ: چون بعضی‌ها قائل اند که انکار امامت موجب ارتداد نیست چون امامت ضروری نیست و بلکه نظری است.

استاد: برگشت تمام اینها به این است که آیا شخص، امامت را از اصول دین می‌داند یا از فروعات می‌داند. آیا جزء ضروری است؟ آیا از ضروریات که **لَا يُنْكَرُهُ أَحَدٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ** است یا نه؟! اینکه برگشت انکار اصلاً به انکار دین است، می‌گوید: «اصلاً من دین را قبول ندارم، دینی را که در آن دین این مسئله باشد قبول ندارم!»

تلمیذ: روایاتی که در مورد انکار ولایت و امامت داریم چنان سفت و محکم هستند که همه برگشت را به توحید زده‌اند، در این صورت می‌توانیم بگوییم که از نظر روایات مثل ضروریات است اما طبق اختلافی که بین ائمّه مسلمان هست در این مسئله می‌گوییم که از ضروریات نیست بلکه از نظریات است و یک‌عده نتوانستند به آن برسند.

استاد: انکار دین، انکار مذهب است. لذا کسی حکم به کفر اهل سنت نمی‌دهد.

تلمیذ: حجّت برای اهل سنت تمام نشده است ولی شیعه چطور؟!

استاد: صحبت در این است. پس معلوم می‌شود که این جزء مسلّمات نیست. بله، جزء مسلّمات شیعه است ولی جزء مسلّمات دین نیست. حالا اگر شیعه‌ای برگردد و انکار امامت کند، این مثل همان کسی است که انکار نبوت کرده است.

تلمیذ: پس جزء مرتد حساب می شود؟
استاد: بله، صد در صد!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد